

کولی در ادبیات فارسی

دکتر ابوالفضل خطیبی^۱

چکیده

در این جستار، نخست بر پایه گزارش‌هایی در منابع فارسی و عربی، درباره منشأ کولی‌ها و نام‌های گوناگون آنها از جمله لوری، لولی، قرشمال، فیج، زط، سوزمانی، غربتی، قراچی بحث شده و ریشه لغوی آنها کاویده شده است. سپس تاریخچه‌ای از ورود کولی‌ها از هند به ایران در زمان بهرام پنجم یا بهرام گور، از پادشاهان نامدار ساسانی تا زمان حاضر به دست داده شده است. در بخش دیگری از این جستار، ضمن بررسی کارها و رفتارهای متفاوت کولیان در نواحی مختلف ایران بر اساس آثار منظوم و منثور فارسی، نظرگاه‌های مثبت یا منفی نویسندگان و شاعران ایرانی به این گروه اجتماعی نیز مطرح و تحلیل شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: کولی، لولی، لوری، قرشمال، سوزمانی.

کولی‌ها گروهی از مردمان هند شمالی بودند با آئین‌ها و آداب و رسوم و زبان ویژه‌ای که از سالیان دور در برهه‌های مختلف از موطن اصلی خود به ایران و سرزمین‌های گوناگونی در پهنه جغرافیایی جهان کوچ کردند و زندگانی کوچ‌وار خود را تا امروز حفظ کردند. این گروه در سرزمین‌های مختلف به نام‌های گوناگونی نامبردار شدند و به کارهایی چون خنیاگری، فال‌بینی، خرید و فروش اجناس مختلف و حتی دزدی و جیب‌بری و گدایی اشتغال داشتند. این گروه در متون فارسی به این نام‌ها نامیده شده‌اند^۱:

لوری: این نام کهن‌ترین نامی است که در ایران به این گروه اطلاق شده است. به نظر مینورسکی خاستگاه لوریان احتمالاً شهر Arūr یا Aror (در زبان عربی: الرور) در ۳۰ فرسنگی جنوب غربی مولتان و پایتخت قدیم سند بوده است که به سبب تغییر مسیر رود سند و بی‌روقتی آن ایالت، اهالی آنجا به جاهای دیگر مهاجرت کردند و از آن میان دوازده هزار تن در زمان بهرام گور به ایران کوچیدند. طبق قاعده آوایی ناهمگون‌شدگی دو واج r به ویژه پس از تبدیل Aror (هندی) به الرور (عربی)، به سادگی Arōrī/Rūrī به Lōrī/Lūlī تبدیل شده است (Minorsky 1986: 817). در شاهنامه آمده است که بهرام گور (حکومت: ۴۲۱-۴۳۹م)، پادشاه نامدار ساسانی گروهی از لوریان خنیاگر را برای نوازندگی از هند به ایران آورد (نیز نک: ثعالبی ۱۹۰۰م: ۵۶۶-۵۶۷). پس می‌توان از این روایت نتیجه گرفت که نام لوری در منبع مشترک فردوسی و ثعالبی^۲، یعنی شاهنامه/ابومنصوری (تألیف: ۳۴۶ق) و طبعاً در خدای‌نامه پهلوی در دوره ساسانی بوده است - هرچند در منابع بازمانده پهلوی و پارتی باقی نمانده باشد. بنابر این پیشینه نام لوری در ایران به زمان بهرام پنجم یا بهرام گور در قرن پنجم میلادی می‌رسد و همین نام در تحریری از خدای‌نامه که در قرن ششم میلادی در زمان خسرو یکم یا خسرو انوشیروان (حکومت: ۵۳۱-۵۷۹م) مدون شده، مندرج بوده است. نام لوری در نظم و نثر فارسی از قرن چهارم تا هشتم هجری^۳ دیده می‌شود و از این قرن به بعد، نگارنده این نام را در

۱. منشأ نام‌های گوناگون کولیان که بیشتر آنها در پرده ابهام است، عبارتند از: نام شهر یا ایالتی که از آنجا برخاستند؛ قوم یا ایل یا تبار؛ طبقه اجتماعی و سرانجام پیشه‌ای که بدان اشتغال داشتند.

۲. در سطور بعد نشان داده شده است که روایت ثعالبی به تحریر دیگری از خدای‌نامه می‌رسد.

۳. مثلاً بیت زیر در روضة‌الانوار (نک: خواجهی کرمانی ۱۳۸۷ش: ۴۷):

کاین فلک سرکش زریفت پوش/ هست یکی لوری چنبرفروش

قصه عامیانه حسین‌گرد شبستری در قرن دوازدهم هجری / هفدهم میلادی دیده است.^۱ نام لوری امروزه در بلوچستان رواج دارد (ذکاء، ۱۳۳۷ش: ۲۵).

لولی: بی‌گمان صورت دیگری است از «لوری» که در آن در تبدیلی رایج در زبان‌های ایرانی، «ر» به «ل» بدل شده است. در فرهنگ‌های فارسی یکی از معانی «لول» بی‌شرم و بی‌حیا است، ولی بر این اساس نمی‌توان نتیجه گرفت که «لولی» از واژه فارسی «لول» مشتق شده است. زیرا معنی مذکور برای واژه «لول» در فرهنگ‌های کهن فارسی نیست و کهن‌ترین فرهنگی که این معنی در آن درج شده، فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ۱۳۵۱ش: ذیل «لولی») در قرن یازدهم هجری است (نیز نک: سروری، ۱۳۳۸ش: ذیل همین مدخل).^۲ احتمالاً فرهنگ‌نویسان «لول» را در این معنی از لولی^۳ برگرفته‌اند و نه آنکه «لولی» منسوب به «لول» باشد (نیز نک: صادقی، ۱۳۳۸ش: ۳۱ که او نیز البته بدون توضیحی «لول» را با «لولی» بی‌ارتباط دانسته است). کهن‌ترین شاهد ما برای کاربرد این نام، دیوان سنایی غزنوی (سنایی، ۱۳۴۱ش: ۱۹۷) است که در بیتی به خنیاگری لولیان اشاره دارد (نک: سطور بعد). پس از سنایی نیز این نام بارها در دیوان شاعران نامدار فارسی‌زبان (مولوی ۱۳۵۶ش: ۲۷۳/۲؛ ۷۳/۳؛ ۷۵؛ ۱۸۹/۵ و جاهای دیگر؛ حافظ، ۱۳۷۵ش: ۲۲/۱، ۱۲۰، ۵۳۶، ۵۶۴) و نیز در دیوان شاعران معاصر (دهخدا، ۱۳۶۶ش: ۱۷۷؛ بهبهانی، ۱۳۸۴ش: ۷۹۰) دیده می‌شود. نام لولی در شیراز و کرمان نیز هم اکنون رواج دارد (ذکاء، همانجا).

۱. بدرگ‌خان... نشست به شراب زهرمار کردن و لوریان و غلظبانان و کودنان شروع کردن در رقص نمودن... گویا خدا تمام دنیا را به ایشان داده (قصه حسین‌گرد شبستری، ۱۳۸۵ش: ۳۵۳؛ برای شاهد دیگر، نیز نک: ص ۱۹۰).

۲. در فرهنگ جهانگیری ذیل مدخل «لول» چنین آمده است: «با اول مضموم و واو مجهول، بی‌شرم و بی‌حیا را نامند و آن را لور نیز خوانند و لولی و لوری منسوب به آن است. مولوی معنوی نظم فرموده: گر همی گویم لول و ور نمی‌گویم گول/ چون کلنده بر لب دولیم تک‌تک می‌کنیم». این بیت در کلیات شمس مولوی دیده نمی‌شود. از این رو، تا زمانی که شواهد دیگری برای «لول» در این معنی یافت نشود، نمی‌توان به اصیل بودن این واژه در زبان فارسی حکم کرد. احتمال دیگر این است که واژه «لول» در این معنی، در نتیجه فرایند ساخت معکوس از «لولی» که از نظر برخی، صفت‌های «بی‌شرمی و بی‌حیایی» را دارا بودند، برگرفته شده باشد. توضیح بیشتر آنکه یای اسم‌ساز را در لولی انداخته و از آن صفت «لول» به معنی «بی‌شرم» را گرفته‌اند.

۳. در یکی از فرهنگ‌های قدیمی فارسی به نام دستورالافاضل (حاجب خیرات، ۱۳۵۲ش: ۲۱۸) در نیمه قرن هشتم هجری «لولی» به «اوباش» معنی شده و در یکی از فرهنگ‌های متأخر (آندراج، ۱۳۳۵ش)، ترکیب «لولی‌خانه» به معنی «قحبه‌خانه» آمده است.

قَرِشَمال/قَرِشمار//غَرِشمال^۱: دربارهٔ ریشهٔ این نام دو پیشنهاد ارائه شده است: یکم، مبدل «غیر شمار» به معنی بی‌شمار و زیاد (ادیب‌الممالک، ۱۳۸۴ش: ۶۷)؛ دوم، صورت دیگری از «غریب‌شمار» به معنی «در شمار غریبان» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱ش: ۳۵۰)؛^۲ به نظر نگارنده پیشنهاد اول ریشه‌شناسی عامیانه است و با مدلول واژه نیز چندان سازگار نیست (کولیان بی‌شمار نبودند)، ولی پیشنهاد دوم به دو دلیل منطقی‌تر می‌نماید؛ یکی اینکه ترکیب «غریب‌اشمار»^۳ (مولوی، ۱۳۶۳ش: ۲۳۶۳) و «غریب‌شمار»^۴ به معنی «در شمار غریبان» در متون دیده می‌شود و حتی در کتاب معارف (بهاء‌ولد، ۱۳۳۶ش: ۵) از زنان «غریب‌شمار» در کنار زنان «لولی» نام رفته و مصاحبت (آمیزش؟) با آنان منع شده است:

«قَدْ مَنَعَكَ أَنْ تُصَاحِبَ نِسَاءَ غَرِيبِ شِمَارَانَ وَ نِسَاءَ لَوْلِيَانَ فَإِنَّكَ غَلَامُ اللَّهِ مَنَعَكَ عَنْ هَذِهِ الْمَيْشُومَاتِ». دیگر اینکه جزء اول این ترکیب، یعنی «غریب» و مشتقات دیگر آن، «غربتی» و «غریب‌زاده» نام‌های دیگر کولیان بوده است. قدیمی‌ترین شاهد ما برای این نام *دیوان* یکی از شاعران قرن دهم هجری است (وحشی بافقی، ۱۳۴۷ش: ۳۷۹) که در بیتی ترکیب «قراچه قرشمال» را به کار برده است. جالب اینجاست که در آثار یغمای جندقی در قرن سیزدهم هجری ترکیب مشابه «غرچه قرشمال» دیده می‌شود (یغمای جندقی، ۱۳۶۲ش: ۱۱۴/۲). قرشمال معادل کولی به‌ویژه در خراسان رواج داشته و دارد و از همین رو در رمان معروف کلیدر که نویسنده آن خراسانی است، بارها قرشمال معادل کولی به کار رفته است (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳ش: ۱۴۶۶/۵؛ ۱۶۶۲/۶، ۱۶۹۷، ۱۷۴۱؛ ۲۶۵۲/۱۰). همچنین در زبان فارسی معاصر، ترکیب «کولی قرشمال» نیز فراوان دیده می‌شود. البته امروزه، قرشمال، که واژه‌ای تحقیرآمیز و گونه‌ای دشنام است، مجاز از هرزه و جلف (معمولاً در مورد زنان) و نیز دو

۱. صورت «غرشمال» در آثار برخی نویسندگان و شاعران معاصر (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳ش: ۹۸۴/۳؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱ش:

۳۵، ۸۴؛ دولت‌آبادی، ۱۳۸۰ش: ۱۷، ۴۰، ۵۷؛ ادیب‌الممالک، ۱۳۸۴ش: ۲۵۱) دیده می‌شود.

۲. برای هردو ریشه‌شناسی، نیز نک: ذکاء، ۱۳۳۷: ۲۶؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۷: ۳۳؛ به نوشتهٔ مینورسکی واژه «قرشمال»

(*kirishmal*) به معنی «پست و بی‌شرم» در گویش‌های ترکی جنوب قفقاز رواج دارد (Minorsky, 1986: 817).

۳. کز ضرورت بود عقد این گدا/ این غریب‌اشمار را نبود وفا

۴. می‌دان که دل ز روی‌شناسان آن سر است/ مشمارش از غریب‌شماران این سرا (خاقانی، ۱۳۶۸ش: ۳)

خندهٔ شیرین زد و ز شرم برافروخت/ ماه غریب از چو من غریب‌شماری (مولوی، ۱۳۵۶ش: ۲۴۸/۶)

ترکیب «قرشمال‌گری» و «قرشمال‌بازی» مجاز از شلوغ‌کاری و جنجال و بی‌حیایی به کار می‌رود (نک: فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۰ش: ذیل همین مدخل‌ها).

فیج/فیوج/فیوج: فیج معرب «بیک» فارسی است که جمع آن فیوج است. شاید فیوج نام یکی از ایل‌های کولیان باشد؛ زیرا گزارشی در دست است که غربت‌های بلوک چرا (یا شرا)، میان همدان و اراک، خود را از ایل فیوج می‌نامیدند و اصل خود را شیرازی می‌دانستند (مغدم، ۱۳۲۸ش: ۲۲-۲۳؛ نیز نک: صادقی، ۱۳۳۸: ۳۲). همین صورت فیوج از قرن دوازدهم هجری (دوران زندیه) در برخی متون به کار رفته است. کهن‌ترین شاهد ما در دوره زندیه از عالم‌آرای نادری (مروی، ۱۳۶۹ش: ۱۰۸۶/۳) است که در آن از «طایفه فیوج گل‌پیرهن» سخن رفته است که در بزم‌ها با دف و چنگ نغمه سر می‌دادند. همچنین در چند سفرنامه دوره قاجار نیز از طایفه فیوج و کارهای آنها یاد شده است (مثلاً نک: میرزا صالح، ۱۳۴۷ش: ۲۸۷-۲۸۸، ۳۱۷؛ علوی شیرازی، ۱۳۶۳ش: ۱۴۵، افضل‌الملک، ۱۳۶۱ش: ۹۸). امروزه در خوزستان به کولی، فیوج می‌گویند.

زُط/زُط/جَت/جات: حمزه اصفهانی در جایی که داستان آمدن لوریان در زمان بهرام گور را نقل می‌کند، به جای لوری از طایفه «زُط» نام می‌برد که در قرون اولیه اسلامی در اهواز و خوزستان سکونت داشتند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۰ق: ۱۴) بنداری در ترجمه عربی شاهنامه در اوایل قرن هفتم هجری قمری، در ترجمه بخشی از پادشاهی بهرام گور که به آمدن لوریان از هند اشاره دارد، در کنار نام «لوری» از دو نام دیگر این طایفه، «زُط» و «العشریة» (؟) نیز یاد می‌کند (بنداری، ۱۳۵۰ق: ۱۰۵/۲). در برخی دیگر از منابع کهن فارسی نیز از طایفه زُط سخن رفته است (گردیزی، ۱۳۴۷ش: ۲۱۷؛ محمد طوسی، ۱۳۸۲ش: ۴۲۹؛ سوراآبادی، ۱۳۸۱ش: ۲۳۶۹/۴). «زُط» معرب «جَت/جات» است که از این یکی (جَت) در کتاب دفتر اشعار صوفی (صوفی هروی، ۱۳۳۸ش: ۱۷۳) در قرن نهم و **بادیع‌الوقایع** (نک: واصفی، ۱۳۴۹ش: ۵۰۸/۱) در قرن دهم هجری، معادل لولی یاد شده است.^۱ در ایالت راجستان هند هنوز هم به کولی‌ها «جَت» می‌گویند (محیط طباطبایی، ۱۳۶۶: ۱۶۳). امروزه نام جَت در خراسان و افغانستان و زُط در بلوچستان و خراسان رایج است (Digard, 2002: 412).

۱. ای سیاه‌روی ناجوان‌مرد... ای تو لولی آتش‌خوار و ای در بند جتان گرفتار. ترا در پیش من چه مقدار.
۲. جمهور سلسله کشتی‌گیران به حسب و نسب مطعون و از دایره اصول بیرونند که ایشان را جت و لولی می‌گویند.

سوزمانی: طایفه‌ای از کولی‌ها هستند که در کردستان و کرمانشاه سکونت داشتند. در فرهنگ کردی-فارسی (هه‌ژار ۱۳۹۱ش: ذیل همین مدخل) «سوزمانی»، به «زن بی‌حیا» معنی شده است. سوزمانی‌ها خود را دُمّی (Dummi) می‌نامیدند که به نظر مینورسکی این نام با دومان (Dūmān) تطبیق می‌کند و دوم (Dūm) نام طبقه فرودست هند است (Minorsky 1986: 818). سوزمانی از قرن سیزدهم هجری به بعد، در برخی از روزنامه‌های دوره قاجار، از جمله روزنامه دولتی ایران آمده است (مثلاً نک: روزنامه/ایران، ۲۷۲/۱، سال‌های ۱۲۸۸-۱۲۹۰ق؛ ۱۰۶۱/۲، سال‌های ۱۲۹۰-۱۲۹۷ق). از گزارشی در یکی از منابع معاصر پیداست که «سوزمانی» معادل زن بدکاره به کار می‌رفته است (شهری، ۱۳۶۷ش: ۵۸/۵؛ نیز نک: فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۰ش، ذیل «سوزمانی»). در فرهنگ فارسی (معین، ۱۳۶۴ش: ذیل همین مدخل)، سوزمانی «دخترک آتش‌پاره» معنی شده و در برخی داستان‌های معاصر فارسی «سوزمانی» به عنوان دشنام خطاب به زنان به کار رفته است، از جمله: «زنیکه بی‌حیای سوزمانی!» (هدایت، ۱۳۳۶ش: ۱۳۸).

غربال‌بند/غریب‌بند: یکی از مشاغل کولی‌ها غربال‌سازی است و از همین رو، گروهی از ایشان به غربال‌بند نام‌بردار شدند. در *فارس‌نامه ناصری* صریحاً از «ایل غربال‌بند» سخن به میان می‌آید (فسایی ۱۳۶۷ش: ۱۵۸۰/۲) و در اسناد امین‌الدوله از «جمعی از جماعت غربال‌بند کرمانی» سخن رفته است که در اطراف خوی ساکن بودند (فرّخ‌خان، ۱۳۴۷ش: ۲۴۰/۴). نام یا عنوان غربال‌بند برای کولی‌ها مانند سوزمانی از اواخر دوره قاجاریه (اواخر قرن سیزدهم قمری) در برخی روزنامه‌ها به چشم می‌خورد (روزنامه/ایران، ۲۷۲/۱، ۷۹۲، سال‌های ۱۲۸۸-۱۲۹۰ق). در تهران به کولی‌ها غربال‌بند هم می‌گفتند.

غربتی/غربت: شفایی اصفهانی، یکی از شاعران عصر صفوی، در شعری در هجو میرزامؤمن، وزیر شاه‌عباس یکم (حک: ۹۹۵-۱۰۳۷ق) خطاب به او می‌گوید که اجدادت همچون خانه‌به‌دوشان از کرمان به اصفهان کوچیده بودند و با «غربتی» خواندن جد او، می‌گوید: «ز آن غربتی از نسل شما گشت فراوان!» (برای این قطعه، نک: قزوینی، ۱۳۴۱ش: ۲۷۶/۹-۲۷۷). شاید در این شعر مراد از «غربتی»،

۱. علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو با استناد به این شعر شفایی اصفهانی و سرگردانی کولی‌ها در مسیر کرمان به اصفهان، معتقد است که این کولی‌ها با زردشتیانی که در جای‌جای مسیر یزد به کرمان ساکن بودند، تماس داشتند. نویسنده با استناد به این

کولی باشد و اگر چنین باشد، پیشینه کاربرد این نام در متون فارسی، دست کم به قرن یازدهم هجری در زمان صفویان می‌رسد. بنا به برخی گزارش‌ها (افضل‌الملک، ۱۳۶۱ش: ۴۰۵) در فارس به کولی «غربتی» (غربتو) می‌گفتند.

نام یا صفت «غربتی» در داستان‌های معاصر فارسی فراوان دیده می‌شود^۱ و در بیشتر موارد برای تحقیر مخاطب به کار می‌رود (مثلاً نک: شعله‌ور: ۱۰۸؛ پهلوان، ۱۳۵۳ش: ۷۷: «ناکس بدغربتی») و حتی گاهی تحقیرآمیزتر از کولی، مثلاً در داستانی از علی‌اشرف درویشیان می‌خوانیم: «زنش کولی نیست، غربتی است از کولی بدتر» (درویشیان، ۱۳۷۰ش: ۳۸/۱). نام غربتی غیر از فارس در میان اهالی لرستان و بختیاری نیز رایج است.

قراچی/قره‌چی/قراچه: در باره ریشه این نام دو نظر مطرح شده است: یک اینکه نامی است ترکی به معنی سیاه‌چرده (در ترکی «قره/قرا» به معنی سیاه است) که به سبب تیرگی رنگ پوست کولی‌ها، در آذربایجان به این طایفه اطلاق شده است. دیگر اینکه با واژه فارسی «غرچه» به معنی «ابله و نادان» پیوند دارد (برای این نظرات، نک: ذکاء، ۱۳۱۷ش: ۲۶). از آنجا که این نام در آذربایجان رواج یافته، احتمال اینکه منشأ آن ترکی باشد، البته بیشتر است. در ترکی جغتایی «قره‌چی» به خدمتکار وفادار و شخص نزدیک به خان معنی شده است (برای این معنی نک: Minorsky 1986: 818)، ولی این معنی با کولیان و مشاغل و پایگاه اجتماعی آنان سازگاری ندارد. کهن‌ترین متنی که از قره‌چی نام برده، سفرنامه خسرو میرزا در ۱۲۴۴ق است و در آن گفته شده است که دختر و پسری از طایفه قراچی از شاهزاده با چای و بستنی پذیرایی کردند (بهاء‌الملک، ۱۳۴۹ش: ۲۰۲). همچنین در کتاب مخزن‌الوقایع که در فاصله سال‌های ۱۲۷۲-۱۲۷۵ق نوشته شده، از «جماعت قراچی» یاد شده که «همه گدا و مبرم و بدلهجه و بدمعامله» بودند (سرابی، ۱۳۴۴ش: ۳۹۵).

کولی: مشهورترین نامی است که امروزه این طایفه در ایران بدان نامبردارند و در متون معاصر فارسی (به‌ویژه در سفرنامه‌ها و داستان‌ها و رمان‌ها) بیش از نام‌های دیگر به کار رفته است، ولی

شاهد و شواهد دیگر کوشیده است تا پیوند میان لولیان و مغان زردشتی را نشان دهد (ذکاوتی، ۱۳۶۸ش: ۱۵-۱۰)، اما علی‌اشرف صادقی با دلایل قانع‌کننده نشان داده است که این نظر خیالبافی و مردود است (صادقی، ۱۳۶۸ش: ۳۲-۲۸).

۱. غربتی، هم در مورد کولی به کار می‌رود و هم به دیگر افراد مهاجر اطلاق می‌شود و از این رو، همه جا نمی‌توان این دو کاربرد را از یکدیگر متمایز ساخت.

شگفت‌انگیز اینجاست که پیشینه کاربرد آن در متون فارسی از یکصد و پنجاه سال هم تجاوز نمی‌کند. کهن‌ترین متنی که در آن از کولی (در ترکیب «کولی‌گری») نام رفته، کتاب *تمثیلات*، نوشته فتحعلی آخوندزاده است که در فاصله سال‌های ۱۲۸۸-۱۲۹۱ق به فارسی ترجمه شده (نک: قراجه‌داغی، ۱۳۴۹ش: ۵۲). پس از آن، در کتاب *افضل التواریخ* که در فاصله سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۱۷ق نوشته شده (افضل‌الملک ۱۳۶۱ش: ۳۵۰، ۴۰۶)، به نام کولی برمی‌خوریم. مؤلف *انجمن‌آرای ناصری* کولی را تحریفی از کاولی (منسوب به کاول یا کابل در افغانستان) دانسته، ولی ایوانف این نام را مشتق از *kālā* یا *kāulā* که در گویش کولیان به معنی تیره و سیاه است، دانسته است (Ivanov, 1914: 442؛ نیز نک: رضایی باغبیدی، ۱۳۸۱ش: ۲۴۱ که همین نظر را منطقی‌تر می‌داند). اما گزارش‌هایی از برخی متون قدیم و جدید در دست است که نشان می‌دهد کابل و کابلیان با کولی‌ها و کارهای آنها پیوند داشته است. مثلاً در *گرشاسب‌نامه* از کابلی رامشگر رودنواز (اسدی طوسی، ۱۳۱۷ش: ۲۸) و در *مثنوی معنوی* از کابلی جادو سخن رفته که این یکی «کرد مردان را اسیر رنگ و بوی» (مولوی، ۱۳۶۳ش: ۴۶۷/۲). همچنین در *مرصادالعباد* از شخص متقلبی سخن می‌رود که «خود را چون کابلی ناک‌ده (ناک: ماده تقلبی) به طبیعی حاذق فرامی‌نماید (نجم دایه، ۱۳۵۲ش: ۵۲۳). نویسنده کتاب معروف *احیاءالملوک* (ملکشاه، ۱۳۴۴ش: ۳۶۷) از لولیان کابلی سخن گفته «که در شیوه رقص و حرکات سرآمد اهل اصولند، خلاصه و زبده ایشان آقا ماه کابلی بود با چند لولی شیرین‌کار شورانگیز، به امید مرحمت آن خان بلندمکان از کابل به قندهار آمده بودند». شاهد دیگر، کاررفت نام کاوُل برای کولی در بخش‌هایی از لرستان است (نک: Digard, 2002: 412) و سرانجام آخرین شاهد ما این است که بهرام بیضایی از اصطلاح «صندوق کابلی» یاد می‌کند و درباره آن چنین می‌نویسد: «عنوان قدیم‌تر صندوق شادمانی، ممکن است نسبت کابلی در این ترکیب یادگار کولی‌های هندی و افغانی باشد که گاه‌گاه به ایران کوچ می‌کرده‌اند و همه وسایل بازی‌شان را در یک صندوق سبک با خود حمل می‌کردند» (بیضایی، ۱۳۴۴ش: ۲۳۵). مجموع این شواهد نشان می‌دهد که شاید کاوُل/کابلی، منشأ نام کولی بوده است. امروزه نام کولی در تهران، شهرهای مرکزی ایران، بختیاری و فارس رواج دارد.

نام‌های دیگر کولیان در ایران عبارتند از: آهنگر/چلنگر (جاهای مختلف)؛ اُسْتُگُر (= استادکار: رایج در قاینات)؛ الواط؛ بشاوان/پشاوان؛ پاپتی (به معنی پابره‌نه)؛ توشمال (واژه مغولی به معنی شخص مورد اعتماد)، نام رایج در میان ایل بختیاری هفت‌لنگ و چهارلنگ؛ جوکی/جوگی (نام رایج در

مازندران و گرگان و نیز در تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه؛ چنگانه/چنگنه (رایج در آذربایجان غربی و سواحل دریای خزر)؛ حرامی، به معنی دزد (در میان اعراب)؛ زرگرد؛ زرگر قوچانی، زرگر کرمانی، زرگر قزوینی؛ زنگنه/زنگانه؛ زنگاری؛ سودانی (سواحل خلیج فارس)؛ شیرازی (بختیاری)؛ غجر/گجر؛ گلیلانی (زنجان)؛ گودری (بلوچستان)؛ لوطی (کرمان و لرستان)؛ مزنگ؛ مطرب (لرستان)؛ مولتانی (آسیای مرکزی)؛ مهتر (به معنی تیمارکننده اسب)؛ یوت (برای این نام‌ها، نک: Minorsky 1986: 816-818؛ ذکاء، ۱۳۳۷ش: ۲۵؛ قائم‌مقامی، ۱۳۳۹ش: ۲۶۸؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۶ش: ۱۶۳؛ زرین کوب، ۱۳۵۳ش: ۴۷۹؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۷ش: ۳۱-۳۵؛ بلوکباشی، ۱۳۸۸ش: ۱۳۱، پانوشت ۲؛ Digard 2002: 412-3). بنا بر کهن‌ترین گزارش درباره کولی‌ها در منابع ایرانی که در شاهنامه باقی مانده است، بهرام گور یا بهرام پنجم ساسانی، در اواخر پادشاهی به هر جای نامه کرد تا رنج را از درویشان و تهیدستان دور کند. کارگزاران شاه پاسخ نوشتند که همه بی‌رنج‌اند و همه جای کشور آباد است، مگر آنکه برخی تهیدستان شکوه کرده‌اند از اینکه مانند توانگران نمی‌توانند با آواز رامشگران می‌بنوشند. پس بهرام به شنگل پادشاه هند نامه کرد تا دو هزار مرد و زن بر بطن‌نواز به نزد او فرستد. شنگل چنین کرد و بهرام به هریک از لوریان گاو و خری و نیز هزار خروار گندم به آنان داد تا به کشت‌کاری پردازند؛ اما لوریان گندم‌ها را نان پختند و گاو را هم خوردند و سر سال با رخساره‌ای زرد نزد بهرام آمدند. بهرام به ایشان گفت: کشت‌کاری کار شما نیست، بر خر بنه برنهد و بگردید و رود نوازید. آنان سگ و کبک را نیز همراه خود کردند و برای دزدی بر گرد جهان بگشتند^۱ (فردوسی،

۱. گزارشی در دست است که بنا بر آن پیش از بهرام گور، شاپور دوم ساسانی (شاپور ذوالاکتاف: ۳۱۰-۳۷۹م) «هنگام بستن بند شوشتر چند هزار از این طایفه (لوری) از کابل احضار کرده به خوزستان و شوشتر آورده. روز مردان ایشان عملگی کردند و شب زنان ایشان به کار آب و رقاصی و هم‌بستری مردم به سر بردندی... در زمان کریم‌خان زند در خارج شیراز از این طایفه بوده‌اند و به همان احوال رفتار می‌نموده‌اند و معنی لولی بی‌شرم و بی‌حیاست» (هدایت، ۱۲۸۸ق: ذیل لوری). این گزارش با اینکه در فرهنگ متأخری (سال تألیف: ۱۲۶۸ق) آمده است، به نظر می‌رسد از روی یک منبع قدیمی نوشته شده باشد. زیرا در جمله دوم اصطلاح «کار آب» به معنی باده‌گساری و ساقی‌گری قدیمی است و صورت مشابه آن آبکار (ساقی) و آبکاری فقط تا قرن هفتم هجری شاهد دارد (فرهنگ جامع زبان فارسی، ۱۳۹۲ش: ذیل آبکار و آبکاری). همچنین دو فعل «کردندی» و «بردندی» نیز ساخت قدیمی دارند؛ با این همه، از آنجا که این گزارش را منابع کهن‌تر تأیید نمی‌کنند، تردیدآمیز می‌نماید. روایت تردیدآمیزتری باز هم در منبع متأخر دیگری به نام *افضل التواریخ* آمده که بنا بر آن همین شاپور پس از آنکه والرین، قیصر روم را به اسارت گرفت و مهندسان رومی مجبور شدند سد کارون را بسازند، «حکم کرد که چندین زن از زنان رومی به ایران بیاورند تا عمله و بنایان سد کارون که شب دست از کار می‌کشند و شهوت به آن‌ها زور آور شود، با آن

۱۳۸۶ش: ۶/۶۱۱-۶۱۳). خلاصه‌ای از این روایت در *مجملة التّواریخ* (۱۳۱۸ش: ۶۹) و *هفت‌پیکر* (نظامی، ۱۳۷۷ش: ۱۳۹) هم آمده است، با این تفاوت که در اولی به جای لوریان از اصطلاح «گوسان» استفاده شده، و در دومی نامی از لوریان نیامده است.

گزارشی نزدیک به گزارش *شاهنامه* در دو متن مهم به زبان عربی، یعنی *غرر اخبار ثعالبی* و *تاریخ حمزه اصفهانی* نیز آمده است: می‌دانیم *غرر اخبار ثعالبی* با *شاهنامه* منبع مشترکی داشته و این منبع همانا *شاهنامه ابومنصوری* بوده است، ولی گزارش ثعالبی در جزئیات با *شاهنامه* متفاوت است و به گزارش حمزه اصفهانی نزدیک‌تر است. بنا بر گزارش ثعالبی، روزی شامگاه، بهرام هنگام بازگشت از شکار، هنگامی که دید گروهی بدون ساز و آواز می‌گساری می‌کنند، ناخرسند شد. گفتند: شاه! ما امروز حتی با یکصد هزار درهم نتوانستیم رامشگری بیاییم. پس سَنگُل به درخواست بهرام چهار هزار (قس: شمار دوازده هزار در *تاریخ حمزه اصفهانی*، ۱۳۴۰ق: ۳۸) کس که در ساز و آواز کارآموده بودند به ایران فرستاد. اکنون این لوریان سودانی^۱ که عود و نای نیکو می‌نوازند، از نژاد آنانند (ثعالبی، ۱۹۰۰م: ۵۶۷؛ ترجمه فارسی: ۳۲۵). چنین می‌نماید که ثعالبی این روایت را - مانند برخی روایات دیگر - نه از *شاهنامه ابومنصوری* که از منبع عربی دیگری که منشأ آن به تحریر دیگری از *خدای‌نامه* می‌رسیده، برگرفته باشد. بنابر این، از این روایت‌ها می‌توان دریافت که دو صورت از این داستان با اختلاف‌هایی در جزئیات در *تحریرهای خدای‌نامه ساسانی* بوده که یک صورت به *شاهنامه* رسیده و صورت دیگر به *تاریخ حمزه* و *غرر اخبار ثعالبی*.

درست است که این ماجرا افسانه‌آمیز می‌نماید، ولی در این داستان، این واقعیت تاریخی را که لوریان در زمان ساسانیان از هند به ایران آمدند، نباید نادیده انگاشت. نولدکه نیز این روایت را تا اندازه‌ای درست می‌داند، ولی در *حق تقدم بهرام گور* در آوردن لولیان به ایران، تردید دارد (نولدکه، ۱۳۷۸ش: ۱۲۹).

یکی از کارهای نمایان کولی‌ها، یعنی خنیاگری و رقص و پایکوبی، از زمان‌های قدیم تا امروز در نظم و نثر فارسی بازتاب یافته است. در فرهنگ ایرانی، کسانی که اسباب شادی و خوشی مردم را

زنان جمع شوند. والرین به همین حکم رفتار کرد. پس از آنکه سد کارون بسته شد، این زنها با مردانشان آزاد شده، در بلاد ایران پراکنده شدند» (افضل‌الملک، ۱۳۶۱ش: ۳۵۰)

۱. چنانکه پیشتر گفته شد، امروزه در برخی مناطق ساحلی خلیج فارس، نام «سودانی»، معادل کولی رایج است.

فراهم می‌آوردند، همیشه محترم بودند و مردم دیدن آنان را خوش‌یمن می‌دانستند و از همین رو به کولیان خنیاگر پول می‌دادند. حتی گزارشی در *نیرنگستان صادق هدایت* آمده که بنا بر آن «در موقع مسافرت، اگر مسافر با قرشمال (کولی) مصادف شود، برایش میمنت دارد» (هدایت، ۱۳۴۲ش: ۱۹۶). در بیت زیر (سنایی غزنوی، ۱۳۴۱ش: ۱۹۷) لولی مشبّه به ناهید، خنیاگر فلک است:

گاه ناهیدِ لولیِ رعنا/ کندت بادسار و باده‌گسار

ارتباط لولیان با زهره (ناهید) در بیت زیر از *دیوان شمس* (مولوی، ۱۳۵۶ش: ۲۹۱/۴) نیز دیده

می‌شود:

شب که جهان است پر از لولیان / زهره زند پردهٔ شنگولیان

گزارش‌هایی در دست است که کولیان با آموختن زبان فارسی، اشعار شاعران بزرگ فارسی را در کوی و برزن می‌خواندند. مثلاً به روایت *صفوةالصفاء* (ابن بزّاز، ۱۳۷۳ش: ۶۴۲) در قرن هشتم هجری، یک لوری غزل‌های پارسی فریدالدین عطار نیشابوری را می‌خواند^۱ و یا در گزارش دیگری آمده است که در دورهٔ قراقویونلوها در قرن نهم هجری، پهلوی (فهلوی) خوانی لولیان چنان تأثیرگذار بود، که حتی یکی از صوفیان معروف آن عصر به نام حاجی محمودشاه را بر در خانقاه خود منقلب کرد (کاتب یزدی، ۱۳۵۷ش: ۱۶۵-۱۶۶). *منوچهری دامغانی* (۱۳۷۵ش: ۲۰) از نای (نی) لوریان یاد می‌کند که با آن، یکی از الحان موسیقی اصیل ایرانی به نام «آزادوار»^۲ نواخته می‌شد. در یکی از غزلیات *دیوان شمس* نیز از شور و غوغایی که سُرنا نوازان لولی در کوی لولیان به راه می‌انداختند، سخن می‌رود^۳

۱. خود عطار در *مصیبت‌نامه* در حکایتی، تمثیل جالبی دربارهٔ لوریان می‌آورد بدین شرح: از محیی‌الدین یحیی پرسیدند که چرا پیامبر (ص) با اینکه هردو جهان را داشت، گفت: کاشکی حق مرا در وجود نمی‌آورد؟ محیی‌الدین این تمثیل را می‌آورد که دو لوری بچهٔ مرد و زن صاحب جمال و ملاحظت در صحرایی روبه‌روی هم خرگاه داشتند و عاشق و شیدای یکدیگر بودند، تا اینکه هردو چنان ثروت و حشمتی به هم زدند که به پادشاهی جهان رسیدند، اما از یکدیگر دور افتادند (وصل رفت و هجر آمد آشکار) و در فراق یکدیگر سوختند. پس، دوباره «هردو مشتاق گدایی آمدند / دشمن آن پادشاهی آمدند». روزگار هم به ندای آنان پاسخ گفت و هردو را مفلس و بیچاره کرد. دو دل‌داده راه صحرا گرفتند و بار دیگر در کنار هم در عین فقر خوشبخت زیستند (عطار، ۱۳۳۸ش: ۳۱۸-۳۲۰).

۲. این، زند بر چنگ‌های سغدیان پالیزبان / و آن، زند بر نای‌های لوریان آزادوار

۳. مسلمانان مسلمانان، به هر روزی یکی شوری / به کوی لولیان افتد از آن لولی سرنایی

(مولوی، ۱۳۵۶ش: ۲۷۱/۵؛ نیز نک: ۳۹/۶: منم لولی و سرنا خوش نوازم/ بده شکر، نیم را چون شکستی).

گذشته از خنیاگری، برخی دیگر از کارها و منش و رفتارهای لوریان و چگونگی زندگی و معیشت آنان در ادبیات فارسی بازتاب یافته است. برای نمونه لوریان سکونت‌گاه ثابتی نداشتند و به صورت گروهی در چادرهایشان زندگی فقیرانه‌ای داشتند و همین بنگاه (بنگه) محقر کولیان در شعر خاقانی و برخی از شاعران دیگر در تقابل با قصر باشکوه شاهان قرار گرفته است.^۱ ترکنازی طرّه هندوی معشوق کمال‌الدین اصفهانی چنان است که خان و مان شاعر چون بنگاه لوریان بی چیز و نابه‌سامان می‌گردد^۲ (کمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۴۸ش: ۳۲۴). خاقانی در بیت زیر با نسبت دادن صفتهای چون غرچه (نادان و دیوث) و غریچه (نامرد و مخنث) به لوریان، آنها را تحقیر کرده است (خاقانی، ۱۳۸۷ش: ۲۳۸):

غرچه و غرچه‌ای ز لوری/ غوری‌سگ و غول و اصل غوری

و در بیتی دیگر، با اشاره به سرگستگی و بی‌جای و مکانی لولیان، دل سرگشته خود را به آنان می‌کند که می‌خواهد در جای دیگری مسکن گزیند (خاقانی، ۱۳۳۸ش: ۶۰۸). اوحدی در یک جا سفارش می‌کند تا ضرورتی در کار نباشد راه لولی و مطرب و دلال را در پیش نگیرند^۳ (اوحدی، ۱۳۴۰ش: ۵۴۶) و در بیتی دیگر به مُشک نامرغوب یا تقلبی اشاره دارد که لولیان می‌فروختند^۴ (همان: ۵۸۴). در حکایتی در *گلستان* (سعدی، ۱۳۶۹ش: ۱۲۴) به دزدی لوریان اشاره شده و آمده است که یک اعرابی صاحب‌درم از تشویش لوریان، تنها در خانه خوابش نمی‌برد؛ اما مولوی در سپهر اندیشه عرفانی خود با اشاره به همین دزدی لولیان و برخی دیگر از کارها و رفتارهای آنان مضمون‌های جالب و متنوعی را پرورده است. مولوی در بیتی، صحبت با لولی را عذاب‌آور می‌داند و این عذاب را

۱. در قصر شهبان بسی نپایی/ زین بنگه لوریان گرای (خاقانی، ۱۳۸۷ش: ۱۶)

تو نیز شاه کواکبی، اگر چه بنگه لوریان نشینی (خاقانی، ۱۳۴۹ش: ۸۶)

عرضه بارگهت راست که بیند خورشید/ چرخ را بنگه لوری سزد ار نام نهد (مجیر بیلقانی، ۱۳۵۸ش: ۳۶۵)

۲. با ترکناز طرّه هندوی تو مرا/ همواره همچو بنگه لوری‌ست خان و مان

۳. بی‌ضرورت روا مدار به فال/ راه لولی و مطرب و دلال

۴. مشک لولی نه لایق جیب است/ روستایی که می‌خرد عیب است

با فرقت مجنون از لیلی می‌سنجد^۱ (مولوی، ۱۳۵۶ش: ۲۶۹/۶)، و در بیت دیگری آشکارا به دزد بودن لولیان اشاره دارد (۲۷۳/۲)، ولی در بیت‌های دیگر یا خود را با لولیان بربطزن و دزد و سیاهکار می‌سنجد و یا لولی دزد که رهن دل اوست، جای محبوب آسمانی شاعر خوش می‌نشیند و دار و ندار و خان و مان او را به غارت می‌برد. شنگولی و سرمستی لولیان هنگام خنیاگری و رقص و بی‌پروایی آنان^۲ بدون توجه به نام و ننگ، دست‌مایه‌ای شده است تا شاعر خود را با لولی بسنجد:

ای لولی بربطزن، تو مست‌تری یا من / ای پیش چو تو مستی افسون من افسانه (۱۱۹/۵)
ای لولیان، ای لولیان، یک لولی دیوانه شد / طشتش فتاد از بام ما، نک سوی مجنون‌خانه شد
(۳/۲)

در بیتی دیگر، با اشاره به بی‌خان و مانی و همیشه در سفر بودن لولیان، جان خود را چون لولی وصف می‌کند که نباید اسیر جای خاصی (تن) باشد و باید بیرون رود و آزادوار زندگی کند:

نک بهاران شد صلا ای لولیان / بانگ نای و سبزه و آب روان
لولیان از شهر تن بیرون شوید / لولیان را کی پذیرد خان و مان (۲۳۴/۴)
در بیت‌های دیگر با اشاره به موضوع دزدی لولیان، یک لولی را به جای محبوب آسمانی خود نشانده که داشته‌های او را به غارت برده است:

گرد من می‌گشت یک لولی پریر / همچنیم برد کلی کرد و مُرد
کرد لولی دست خود در خون من^۳ / خون من در دست آن لولی فسرد
رخت بُرد و بخت داد، آنگه چه بخت / سیم بُرد و دامن پر زر شمرد (۱۵۵/۲)
ولی سودای عشق همین لولی دزد سیاهکار که رخت شاعر را برده و به جایش بخت به او داده است، شاعر را رها نمی‌کند:

سودای عشق لولی دزد سیاه‌کار / بر زلف چون رسن بخزیدن گرفت باز (۷۳/۳)

۱. دوگونه رنج و عذاب است جان مجنون را / بلای صحبت لولی و فرقت لیلی

۲. بر اساس همین بی‌پروایی لولیان و سنت‌شکنی آنان بود که مؤلف تذکره آفتاب عالم‌تاب در قرن سیزدهم هجری در معرفی مهستی گنج‌های، شاعره فارسی‌گوی سنت‌شکن قرن پنجم و ششم هجری، می‌نویسد: «سرخیل لولیان زمان بود» (نک: طاهری شهاب، ۱۳۳۶ش: ۷۹).

۳. گویا لولیان از جنابت هم روی‌گردان نبودند و حافظ نیز به «قتال‌وضع» بودن لولی اشاره دارد (نک: سطور بعد)

در شعر عراقی نه دزدی و سیاهکاری لولیان که فقر و بی‌سامانی آنان دست‌مایه شعر قرار می‌گیرد. در یک جا شاعر در بی‌برگ و نوایی، خود را با لولی گدا می‌سنجد و در جای دیگر، عشق به همین لولی گدا را که کلاه از سر و نعلین از پا افکنده است، از عشق‌های دیگر برتر می‌داند^۱ (عراقی: ۱۲۲). چنانکه ملاحظه شد، در ادبیات عرفانی فارسی، برخی ویژگی‌های زندگی لولیان از جمله فقر و زیست‌آزادوار، فارغ از هرگونه نام و ننگ و در سفر بودن همیشگی آنان، با زندگانی صوفیان پیوند یافته است.

در شعر حافظ که برخی طبقاتِ فرودستِ جامعه، مانند «رند» و «خراباتی» و جز آنها مقام والایی یافته‌اند، لولیان نیز به جایگاه شایسته‌ای دست می‌یابند. در بیتی بس معروف، شاعر از دست «لولیان شوخ شیرین‌کار شهر آشوب» فغان‌ها برمی‌دارد که دل شاعر را ربوده‌اند و در همین بیت، البته می‌توان اشاره به دزدی لولیان را نیز دریافت (حافظ، ۱۳۷۵ش: ۲۲/۱):

فغان کین لولیان شوخ شیرین‌کار شهر آشوب / چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
در بیت دیگری شنگولی و سرمستی لولی است که سبب می‌شود تا حافظ او را به جای معشوق و محبوب خود بنشانند^۲ (همان: ۵۶۴/۱) و در جای دیگر، شاعر شکرگزار بخت خود است که در ایام قحطی وفا، لولی سرمستی وفادار اوست (همان: ۱۲۰/۱):

بنده طالع خویشم که در این قحطِ وفا/ عشق آن لولی سرمست وفادار من است
می‌دانیم یکی از کارهای زنان لولی، کام بخششی به مردان در ازای پول بوده است؛ بنابر این لولیان مظهر بی‌وفایی بوده‌اند نه وفاداری^۳ و طنز زیبای حافظ در این بیت در همین نکته نهفته است که نه معشوقگان وفادارند و نه او بخت میمونی دارد. حافظ در بیت دیگری نیز به برخی از صفتهای مذموم لولیان اشاره دارد که البته صفتهای معشوقگان دیگر نیز تواند بود (همان: ۵۳۶/۱):

دل‌م ربوده لولی‌وشی ست شورانگیز / دروغ‌وعده و قتال‌وضع و رنگ‌آمیز

۱. عشقی نبود چو عشق لولی و گدای/ افکنده کلاه از سر و نعلین از پای

۲. صبا زان لولی شنگول سرمست/ چه داری آگهی؟ چون است حالش؟

۳. درباره بی‌وفایی زنان لولی آمده است: «قول بزرگان دین ما این است که دولت راجه‌ها بی‌وفا و بی‌قرار است، مانند لولی‌زنی که هرچند گاهی در خانه یکی است و هرکس زری و قوتی دارد، او را به جانب خود می‌کشد» (خالقداد: ۱۶۵).

یکی دیگر از کارهای لولیان رسن‌بازی است که مولوی در بیتی با اشاره به زلف عنبرسای محبوب، به لولیان می‌گوید: برخیزید و با این زلف رسن‌بازی کنید^۱ (مولوی، ۱۳۵۶ش: ۱۹۵). در لطیفه‌ای از عبید زاکانی نیز برخی کارهای نمایشی چون رسن‌بازی و معلق زدن و سگ از چنبر جهانیدن به لولیان نسبت داده شده است.^۲ امیرعلیشیر نوایی هم در بیتی برای مضمون نقصانی که سود در بر دارد، دَف لولی را مثال می‌زند که وقتی دریده شد، به چنبری برای میمون‌بازی تبدیل می‌شود^۳ (نک: لودی، ۱۳۷۷ش: ۵۸). واصفی در قرن نهم نیز به بازیگری لولیان اشاره دارد که سر یک چوب می‌ایستادند (واصفی، ۱۳۴۹ش: ۱۶۷۱).

در متون منظوم و مثنوی دوره صفویه به بعد نیز به لولیان و کارهای آنها اشاره شده است. شفای اصفهانی در یک جا به مقام فروتر لولیان از دیگر طبقات اجتماعی اشاره دارد (شفای، ۱۳۶۲ش: ۱۵۴؛ نیز نک: یغمای جندقی، ۱۳۶۲ش: ۱۱۴/۲) و در بیتی دیگر بر اساس رنگ تیره پوست آنها، ترکیب اضافی «لولی شب» را ساخته است^۴ (همان: ۳۳؛ نیز نک: اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳ش: ۱۸۷). شاعران و نویسندگان دیگر به طرب‌انگیزی^۵ (وحید قزوینی، ۱۳۸۹ش: ۱۱) و کمانچه‌نوازی (مفید بافقی، ۱۳۴۰ش: ۵۸۳/۳) لولیان اشاره دارند. ملک‌شاه سیستانی شیوه رقاصی و شیرین‌حرکاتی لوریان کابلی را ستوده است (ملکشاه، ۱۳۴۴ش: ۳۶۷). خالقداد در یک جا اشاره دارد به اینکه لولیان مشک‌تقلبی یا نامرغوب می‌فروختند (خالقداد، ۱۳۶۱ش: ۴۱۹/۱). رضاقلی خان هدایت آورده است که در زمان ناصرالدین شاه «جمعی از زنان فاحشه لولی در خارج شهر به رواج دادن کار غربا و شهری مشغول

۱. زلف عنبرسای او گوید به جان لولیان/ خیز لولی، تا رسن‌بازی کنیم، اینک رسن

۲. «لولی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کار نمی‌کنی و عمر در بطالت به سر می‌بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسن‌بازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد» (عبید زاکانی، ۱۹۹۹م: ۲۸۳).

۳. ای بسا نقصان که درضمنش بود یک نوع سود / چون دَف لولی درید ازبهر میمون چنبر است

۴. کنون که لولی شب یک‌دو موی کرده سفید/ پیاله گیر که یک ساعت دگر پیر است

در بیت زیر ترکیب «لولی هزل» را نیز به کار برده است (ص: ۶):

از عروسان گمان‌خانه به‌جز لولی هزل/ بی‌مماشات تکلف نشود جلوه‌نما

۵. جهان را چرخ آیین بسته از نور/ ازو شب در طرب چون لولی از سور

داشتندی» (هدایت، ۱۳۳۹ش: ۱۲۴/۹). گزارشی نزدیک به این گزارش در فرهنگ انجمن آرای ناصری نیز آمده است (نک: سطور پیشین، پانوش ۱۰).

در ادبیات معاصر فارسی گاهی گزارش‌های جالبی درباره وضع ظاهری و کارها و پایگاه اجتماعی کولی‌ها دیده می‌شود. یکی از شاعران این دوره در بیتی به معامله پایاپای کولیان با مردم دیگر اشاره دارد (دانش، ۱۳۱۸ش: ۸۹/۲):

گر لباس کهنه بردادی به کولی آنچه خواست / در ازایش برگرفتی با هیاهو خیک ماست
سعید نفیسی در خاطرات خود درباره کارهای کولی‌ها می‌نویسد: «کولی و سوزمانی و... به‌بهبانه فروش غربال یا سفیداب و سرخاب و چیزهای دیگر برای زنان فال می‌گرفتند و طلسم و جادو و دعای بی‌وقتی و دعای چشم‌زخم و این‌گونه چیزها می‌دادند» (نفیسی، ۱۳۸۱ش: ۶۳۰/۱). احمد محمود نیز در کتاب همسایه‌ها برخی کارهای کولیان را چنین برمی‌شمارد: «زنبه، الک، لاوک، تله‌موش و هزار آت و آشغال دیگر درست می‌کنند» (محمود، ۱۳۸۲ش: ۱۴۷) و در جای دیگر به کام‌بخشی دختران کولی به مردان اشاره دارد (همان: ۵۸). جلال آل احمد در داستان *نون و القلم* از پیرزن‌های کولی یاد می‌کند که نقش مار و عقرب و افعی زیر گلویشان بود (آل احمد، ۱۳۵۶ش: ۱۷۵) و دولت‌آبادی نیز زن کولی را این‌گونه وصف می‌کند: «یک خال روی گونه، دوتا دندان طلا و چارتا النگوی باس‌مه‌ای» (دولت‌آبادی، ۱۳۵۲ش: ۷۹). دولت‌آبادی در رمان *پراوژه خود کلیدر بازم* درباره زنان کولی می‌نویسد: «موسیقی در کلام خود داشتند، کف می‌دیدند و راوی قصه‌های قدیمی بودند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۳ش: ۲۱/۱). احسان طبری با اشاره به ترانه‌خوانی کولی‌ها می‌نویسد: «آن سال بهار خوشی رسید با نور و گل و سبزه‌ای فراوان‌تر از همیشه، کولی‌ها به رسم هر ساله ترانه «نوروز سلطان آمد، گل در گلستان آمد» را سر دادند» (طبری، ۱۳۵۸ش: ۹۵). اما در داستان‌ها و رمان‌های فارسی در بیشتر موارد لفظ «کولی» برای نشان دادن جار و جنجال و بی‌حیایی شخصیت‌های داستانی و برای تحقیر آنها به کار می‌رود، برای نمونه این تکه از داستان ابراهیم گلستان: «ناگهان صدایی گفت پتیاره، بسه‌ته دیگه، کولی! دست‌کم یواش صدا کن» (گلستان، ۱۳۵۷ش: ۱۳۵). همچنین ترکیباتی چون کولی‌گری، کولی‌بازی، کولی‌بازی در آوردن/راه انداختن، کولی قرشمال و کولی قرشمال‌بازی در همان معانی فراوان به کار رفته است (برای این ترکیبات و شواهد آنها، نک: لغت‌نامه، ۱۳۷۷ش؛ فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۰ش، ذیل همین ترکیبات).

اما در شعر برخی شاعران نامدار معاصر فارسی، کولی جایگاه شایسته و ارجمندی یافته است. از میان این شاعران، به‌ویژه باید از سیمین بهبهانی (۱۳۰۶-۱۳۹۳ش) نام برد که در اشعار خود از کولی‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و زیستی آنان فراوان سخن گفته است. در منظومه «دشت ارژن» او (۱۳۶۰-۱۳۶۲ش) شانزده شعر با عنوان کولی‌واره وجود دارد که در همه آنها خطاب شاعر به زن کولی است^۱ (بهبهانی، ۱۳۸۴ش: ۶۳۹-۶۶۹). در نخستین کولی‌واره، شاعر از کولی می‌خواهد فالش را بگیرد و گیاه یا تعویذ مشکل‌گشایی بدو دهد تا از درد عشق برهاندش. در نگاه شاعر، با قدم‌های کولی، دشت بیدار می‌شود و با زلالی نگاهش، برکه سرشار (ص ۶۴۱). کولی‌واره دوم (ص ۶۴۲) که شهرت بیشتری یافته است، چنین آغاز می‌شود:

رفت آن سوار، کولی! / با خود ترا نبرده...

کولی! کنار آتش^۲ / رقص شبانه‌ات کو؟

شادی چرا رمیده / آتش چرا فسرده؟^۳

در زمانه‌ای که از نگاه شاعر «زندگی طرفه‌تهدمی است»، کولی آهوی دشت است، نه چون «غزالان خانگی بندی خواجه» (ص ۶۵۳). در جای دیگر، کولی را بیم می‌دهد که با این شوخی و مستی و هوسناکی‌اش مبدا قاضی او را گیسوبریده به زندان افکند (ص ۶۵۵). در کولی‌واره سیزدهم (ص ۶۶۳)، از کولی می‌خواهد تا «به حرمت بودن» ترانه بخواند. در شعرهای دیگر نیز از ترانه‌سرایی‌ها، پایکوبی‌ها (ص ۶۶۳، ۶۵۹، ۶۶۲-۶۶۳)، آوارگی‌ها (ص ۶۴۵)، بی‌قراری‌ها (ص ۶۵۴)، زلفین بافته افتاده در دو سوی (ص ۶۵۸)، خال‌های میان ابروان (ص ۶۴۶) و دامن‌های هزارچین (ص ۶۴۷) زنان کولی داد سخن می‌دهد. یکی دیگر از شاعران نامدار معاصر که از لولی در شعر خود یاد کرده، اخوان ثالث (م. امید) است که در شعر پرآوازه «زمستان»، خود را لولی‌وش خوانده است:

۱. این کولی‌واره‌ها بعدها در این مجموعه دوباره به چاپ رسیده است: کولی و نامه و عشق (مجموعه عاشقانه‌ها)، تهران، چشمه، ۱۳۷۳.

۲. عنوان رمان «کولی کنار آتش» از منیرو روانی‌پور، بی‌گمان برگرفته از همین مصراع است (نک: سطرهای بعد).

۳. این شعر را همایون شجریان، خواننده نامدار معاصر ایران خوانده است؛ نک: آلبوم نه فرشته/م نه شیطان، با آهنگسازی تهمورس پورناظری، ایران‌گام، ۱۳۹۲ش؛ این خواننده پیشتر نیز آلبوم دیگری با عنوان قیژک کولی منتشر کرده بود (با همکاری گروه دستان، نشر دل‌آواز: ۱۳۹۰).

منم من، میهمان هر شبست، لولی وش مغموم / منم من، سنگ تپیاخورده رنجور / منم، دشنام پست
 آفرینش، نغمه ناجور / نه از رومم، نه از زنگم، همان بیرنگ بیرنگم... (اخوان ثالث ۱۳۳۴ش: ۱۰۶).
 شاعر خود را چونان لولی غمناکی وصف می‌کند که در میان مردم موقعیت پستی دارد و به هیچ
 کجا تعلق ندارد و از همین رو، با تحقیر از اجتماع رانده شده است. اخوان در شعر دیگری در
 همین مجموعه زمستان (ص ۱۲۴) با عنوان «فسانه»، خطاب به «وایسین خیال شبه‌وار خود» می‌گوید:
 من لولی ملامتی و پیر و مرده دل / تو کولی جوان و بی‌آرام و تیزدو.
 در ادبیات معاصر فارسی چند رمان و داستان و مجموعه اشعار درباره کولی‌ها منتشر شده که
 مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. کولی کنار آتش (رمان)، منیرو روانی‌پور، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸ش.
۲. کج‌کلاه و کولی (داستان)، ابراهیم یونسی، تهران، نشر پانید، ۱۳۷۹ش.
۳. شب کولی مست، (داستان)، ناصر هم‌رنگ، تهران، پازینه، ۱۳۸۳ش.
۴. کولی (رمان)، مژگان منتظری، تهران، نشر پرسمان، ۱۳۸۸ش.
۵. کولی و ماه (مجموعه اشعار)، محمود طیاری، تهران، نشر افراز، ۱۳۹۴ش.
۶. کولی عاشق (مجموعه اشعار)، حمید اکرمی، تهران، کانون تصویرگران اندیشه و هنر،
 ۱۳۸۹ش.

در زبان فارسی ضرب‌المثل‌های زیر درباره کولی‌ها به کار رفته یا به کار می‌رود:

۱. انگار خر کولی را گرگ پاره کرده.
۲. با کولی به جوال رفتن کار سگ است.
۳. پیش کولی و معلق‌بازی؟
۴. توبره خر کولی را دزدیده.
۵. خر کولی را آب بده، پول بگیر.
۶. عاقبت میمون لولی را گذر بر چنبر است.
۷. کاسه لولیان جداست.
۸. کولی است و دزدیش.
۹. کولی چیزی گیرش نیامد، رخت زنش را دزدید.

۱۰. کولی خیال می‌کند هرچی تو توبره خودت هست، تو توبره رفیقش هم هست.
۱۱. کولی غربال به رو گرفته از رفیقش پرسید مرا چگونه بینی؟ گفت: همانطور که تو مرا بینی.
۱۲. کولی کولی را می‌بیند، چوبش را زمین می‌اندازد.
۱۳. کولی کولی را دید چماقش را دزدید.
۱۴. لالا نرسد به خانه‌داری، لولی نرسد به اسب‌سواری.
۱۵. لولی را گفتند خوش آمد، توبره‌اش را برداشت پیش آمد.
۱۶. لولی‌گری تخم نیست که بکارند، هرکه لولی‌گری کرد، لولی است.
۱۷. می‌خواهد بیطاری را از خر کولی یاد بگیرد.
۱۸. همچنین می‌زنم تو دهنتم که هیچ کولی سوزمانی در کون بیچه‌اش نزده^۱.

کتابنامه ۲

- ابن بزّاز اردبیلی، درویش توکلی بن اسمعیل بزّاز. (۱۳۷۳ش). صفوة الصفا. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. بی‌جا. هیئت اردبیل‌شناسی - دانشگاه آزاد اسلامی.
- اخوان ثالث، مهدی (م. امید). (۱۳۳۵ش). زمستان. تهران: مروارید.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمد صادق. (۱۳۸۴ش) زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی (۲ جلد)، به کوشش علی موسوی گرمارودی. تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. (۱۳۱۷ش). گرشاسب‌نامه. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: بروخیم.
- اشرف مازندرانی، ملّامحمدسعید. (۱۳۷۳ش). دیوان/شعار. به کوشش محمدحسن سیدان. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

۱. نک: آندراج ۱۳۳۵ش: ذیل لولی (شماره ۶)؛ دهخدا ۱۳۱۰ش: ۱۲۴۷/۳-۱۲۴۸، ۱۳۷۳ (شماره‌های ۱۰-۱۲، ۱۵)؛ دهگان ۱۳۸۳ش: ۸۳۹-۸۳۸ (شماره‌های ۱-۹، ۱۳-۱۴، ۱۶)؛ شاملو ۱۳۸۲ش: ۱۷۲۶/۴ (شماره ۱۷)

۲. دسترسی نگارنده به برخی منابع و شواهد آنها، از طریق پیکره‌واژگان متون فارسی که در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی فراهم شده، بوده است.

- آصفی هروی، آصف بن مقیم‌الدین بن نعمت‌الله. (۱۳۴۲ش). دیوان. به کوشش هادی ارفع کرمانشاهی. تهران: طهوری.
- افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۷۷ش). کولی‌ها: پژوهشی در زمینه زندگی کولیان ایران و جهان. تهران: روزنه.
- افضل‌الملک، غلامحسین. (۱۳۶۱ش). افضل‌التواریخ. به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- آل‌احمد، جلال. (۱۳۵۶ش). نون والقلم. تهران: رواق.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین. (۱۳۵۱ش). فرهنگ جهانگیری. به کوشش رحیم عفیفی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- آندراج، محمدپادشاه متخلص به «شاد». (۱۳۳۵ش). فرهنگ آندراج (۷ جلد). به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
- اوحدی مراغهای، رکن‌الدین. (۱۳۴۰ش). کلیات اوحدی اصفهانی معروف به مراغی. به کوشش سعید نفیسی. تهران: امیرکبیر.
- بلوکباشی، علی. (۱۳۸۸ش). «زبان‌های رمزی در ایران». در فرهنگ خود زیستن و به فرهنگ‌های دیگران نگرستن. تهران: گل‌آذین.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی. (۱۳۵۱ق/۱۹۳۲م). الشاهنامه. ترجمه کهن شاهنامه به زبان عربی. به کوشش عبدالوهاب عزام. قاهره: دارالکتب المصریه.
- بهاء ولد، محمد بن حسین خطیبی بلخی. (۱۳۳۶ش). معارف بهاء ولد (۲ جلد). به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات اداره کل انطباعات وزارت فرهنگ.
- بهاء‌الملک، میرزا مصطفی افشار. (۱۳۴۹ش). بخش «سفرنامه عباس میرزا» در سفرنامه خسرومیرزا به پترزبورغ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب‌السلطنه. به کوشش محمد گلبن. تهران: کتابخانه مستوفی.
- بهبهانی، سیمین. (۱۳۸۴ش). مجموعه اشعار. تهران: نگاه. چاپ دوم.
- بیضایی، بهرام. (۱۳۴۴ش). نمایش در ایران. تهران: کاویان.
- پهلوان، عباس. (۱۳۵۳ش). تشریفات. تهران: امیرکبیر.

- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور. (۱۹۰۰م). *تاریخ غررالسیر* (غررأخبار ملوک الفرس و سیرهم). به کوشش ه. زُنبرگ. پاریس (ترجمه فارسی: شاهنامه کهن. پارسی تاریخ غررالسیر. ترجمه محمدحسین روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی. ۱۳۷۲ش).
- حاجب خیرات دهلوی. (۱۳۵۲ش). *دستورالفاضل*. به کوشش نذیر احمد. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵ش). *دیوان حافظ* (۲ جلد). به کوشش پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی. چاپ دوم با تجدید نظر.
- حمزه اصفهانی، ابوالحسن. (۱۳۴۰ق). *کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء*. برلین: مطبعة کویانی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۴۹ش). *منشآت خاقانی*. به کوشش محمد روشن. تهران: دانشگاه تهران.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۶۸ش). *دیوان افضل‌الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی*. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۸۷ش). *تحفة العراقین (ختم الغرایب)*. به کوشش علی صفری آق‌قلعه. تهران: میراث مکتوب.
- خالق‌داد بغدادی، مصطفی (مترجم). (۱۳۶۱ش). *توضیح الملل، ترجمه کتاب الملل و النحل* (۲ جلد). نوشته ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی. به کوشش محمدرضا جلالی نائینی. تهران: شرکت افست.
- خالق‌داد بغدادی، مصطفی (مترجم). (۱۳۷۵ش). *دریای اسما* (ترجمه کتاسرت ساگر). به کوشش تاراچند و سید امیر حسن عابدی. دهلی نو: مرکز تحقیقات ریزنی فرهنگی.
- خواجهی کرمانی، ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی. (۱۳۸۷ش). *روضه الانوار*. به کوشش محمود عابدی. تهران: میراث مکتوب.
- دانش تفرشی، تقی‌خان مستشار اعظم. (۱۳۱۸ش). *کلیات حکیم سوری* (دو جلد در یک مجلد). تهران: اقبال.
- درویشیان، علی اشرف. (۱۳۷۰ش). *سال‌های ابری* (۴ جلد). تهران: اسپرک و علم. چاپ دوم.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۱۰ش). *امثال و حکم* (۴ جلد). تهران: مطبعة مجلس.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۶ش). *دیوان دهخدا*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: تیرازه. چاپ چهارم.
- دهگان، بهمن. (۱۳۸۳ش). *فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۵۲ش). سفر. تهران: گلشایی.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۶۱ش). *جای خالی سلوچ*. تهران: نشر نو. چاپ دوم.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۶۳-۱۳۶۸). *کلیدر (ده جلد در پنج مجلد)*. تهران: نشر پارسی. چاپ دوم.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۸۰ش). *روزگار سپری‌شده مردم سال‌خورده (۳ جلد)*. تهران: فرهنگ معاصر و نشر چشمه. ۱۳۸۰ش. جلد اول. چاپ ششم و جلد دوم و سوم. چاپ سوم.
- ذکاء، یحیی. (۱۳۳۷ش). *کولی و زندگی او*. تهران: انتشارات هنرهای زیبا.
- ذکاوتی فراگزلو، علی. (۱۳۶۸ش). «بنگه لولیان در کنار سرای مغان». *نشر دانش*. س ۹. ش ۳. فروردین و اردیبهشت. ص ۱۰-۱۵.
- رضایی باغبیدی، حسن. (۱۳۸۱ش). «بررسی و طبقه‌بندی گویش‌های کولیان ایران». *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی گویش‌شناسی ایران*. تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸ش). «لولیان». *نه شرقی نه غربی انسانی*. تهران: امیرکبیر. ص ۴۷۴-۴۸۲.
- سرابی، حسین بن عبدالله. (۱۳۴۴ش). *مخزن الوقایع (شرح مأموریت و مسافرت فرخ‌خان امین‌الدوله)*. جلد اول. به‌کوشش کریم اصفهانیان و قدرت‌الله روشنی (زعفرانلو). تهران: دانشگاه تهران.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی. (۱۳۳۸ش). *فرهنگ مجمع الفرس (۳ جلد)*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی. ۱۳۳۸ش [تاریخ مقدمه].
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین مشرف بن عبدالله. (۱۳۶۹ش). *گلستان سعدی*. به‌کوشش غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی. چاپ دوم.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۴۱ش). *دیوان*. به‌کوشش محمدتقی مدرس رضوی. تهران: ابن سینا.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری. (۱۳۸۱ش). *تفسیر سورآبادی «تفسیر التفاسیر» (۵ جلد)*. به‌کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: فرهنگ نشر نو.
- شاملو، احمد (مترجم). (۱۳۸۲ش). *دن آرام (چهار جلد در دو دفتر)*. نوشته میخائیل شولوخوف. تهران: مازیار.
- شعله‌ور، بهمن. (بی‌تا). *سفر شب*. تهران: کتاب خوشه.
- شفائی اصفهانی، شرف‌الدین حسن. (۱۳۶۲ش). *دیوان*. به‌کوشش لطفعلی بنان. تبریز: اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی.

- شهری، جعفر. (۱۳۶۷-۱۳۶۸). *تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم: زندگی، کسب و کار (۶ جلد)*. تهران: اسماعیلیان و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۶۸ش). «لولی و مغ». *نشر دانش*. س ۹. ش ۵. مرداد و شهریور. ص ۲۸-۳۳.
- صوفی هروی. (۱۳۸۶ش). *دفتر اشعار صوفی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: میراث مکتوب.
- طاهری شهاب (گردآورنده). (۱۳۳۶ش). *دیوان مهستی گنجوی با مقدمه عبدالرحمان فرامرزی*. تهران: طهوری. چاپ دوم.
- طبری، احسان. (۱۳۵۸ش). *دهه نخستین*. تهران: آلفا.
- عبید زاکانی، عبیدالله. (۱۹۹۹م). *کلیات عبید زاکانی*. به کوشش محمدجعفر محبوب. نیویورک: بیلوتکا پرسیکا (Bibliotheca Persica press).
- عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی. (بی تا). *کلیات عراقی*. به کوشش سعید نفیسی. تهران: سنایی. چاپ چهارم.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۳۸ش). *مصیبت نامه*. به کوشش نورانی وصال. تهران: زوآر.
- علوی شیرازی، میرزا محمد هادی. (۱۳۶۳ش). *دلیل السفر: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایچی) به روسیه*. به کوشش محمد گلبن. تهران: دنیای کتاب.
- فرخ خان امین الدوله غفاری. (۱۳۴۷-۱۳۵۸). *مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله (۵ جلد)*. جلد اول به کوشش کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی. جلد دوم و سوم و چهارم به کوشش کریم اصفهانیان و جلد پنجم به کوشش کریم اصفهانیان. علی اصغر عمران و قدرت الله روشنی. تهران: دانشگاه تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶ش). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق (۸ جلد: جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرهنگ بزرگ سخن (۸ جلد). (۱۳۸۰ش). زیر نظر حسن انوری. تهران: سخن.
- فرهنگ جامع زبان فارسی. (۱۳۹۲ش). زیر نظر علی اشرف صادقی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فسایی، حاج میرزا حسن حسینی. (۱۳۶۷ش). *فارس نامه ناصری (۲ جلد)*. به کوشش منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- قائم مقامی، عبدالوهاب. (۱۳۳۹ش). «کولی ها کیستند و کجایی هستند». *ارمغان*. س ۲۹. ش ۶. شهریور.

- قراجه‌داغی، محمدجعفر (مترجم). (۱۳۴۹ش). *تمثیلات*. شش نمایشنامه و یک داستان. نوشته میرزا فتحعلی آخوندزاده. به کوشش علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی. چاپ دوم (چاپ اول: ۱۲۸۸-۱۲۹۱ق).
- قزوینی، محمد. (۱۳۴۱ش). *یادداشت‌های قزوینی*. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قصه حسین کرد شبستری (از نویسندگانی ناشناس). (۱۳۸۵ش). به کوشش ایرج افشار و مهرا افشاری. تهران: نشر چشمه.
- کمال‌الدین اسماعیل، ابوالفضل اسماعیل بن محمد اصفهانی. (۱۳۴۸ش). *دیوان خلاق المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی*. به کوشش حسین بحرالعلوم. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین. (۱۳۵۷ش). *تاریخ جدید*. یزد. به کوشش ایرج افشار. تهران: فرهنگ ایران زمین.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۴۷ش). *زین الاخبار*. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- گلستان، ابراهیم. (۱۳۵۷ش). *مد و مه*. تهران: روزن. چاپ سوم.
- لغت‌نامه*. (۱۳۷۷ش). علی‌اکبر دهخدا و همکاران. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا. چاپ دوم از دوره جدید.
- لودی، شیرعلی خان. (۱۳۷۷ش). *تذکره مرآة‌الخیال*. به کوشش حمید حسنی و بهروز صفرزاده. تهران: روزنه.
- مجد همگر شیرازی. (۱۳۷۵ش). *دیوان مجد همگر*. به کوشش احمد کرمی. تهران: انتشارات ما.
- مجملة التواریخ و القصص* (از نویسندگانی ناشناس). (۱۳۱۸ش). به کوشش محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- مجیر بیلقانی. (۱۳۵۸ش). *دیوان مجیرالدین بیلقانی*. به کوشش محمد آبادی. تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ.
- محمد طوسی، محمد بن محمود احمد. (۱۳۸۲ش). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی. چاپ دوم.
- محمود، احمد. (۱۳۸۲ش). *داستان یک شهر*. تهران: معین. چاپ ششم.
- محمود، احمد. (بی‌تا). *همسایه‌ها*. تهران: امیرکبیر.

- محیط طباطبایی، احمد. (۱۳۶۶ش). «زط، جات، کولی». آینه. س ۱۳. ش ۱-۳. فروردین - خرداد. مروی، محمدکاظم. (۱۳۶۹ش). *عالم‌آرای نادری* (۳ جلد). به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: نشر علم. چاپ دوم.
- معین، محمد. (۱۳۶۴ش). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر. چاپ ششم.
- مغدم، مهمد (مقدم، محمد). (۱۳۲۸ش). *گویش‌های وفس و آشتیان و تفرش*. ایران‌کوده (ش ۱۱). تهران: ۱۳۱۸ یزدگردی/۱۳۲۸ش.
- مفید بافقی، محمدمفید مستوفی. (۱۳۴۰-۱۳۴۲ش). *جامع مفیدی* (جلد اول و جلد سوم در دو مجلد). به کوشش ایرج افشار. تهران: کتابفروشی اسدی.
- ملکشاه سیستانی، حسین بن ملک غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود. (۱۳۴۴ش). *احیاء الملوک*. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص. (۱۳۷۵ش). *دیوان منوچهری*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر. چاپ دوم.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۵۶ش). *کلیات شمس یا دیوان کبیر* (۱۰ جلد). به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر. [۲۵۳۶=۱۳۵۶ش]. چاپ دوم.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۳ش). *مثنوی معنوی* (۳ جلد). به کوشش رینولد. ا. نیکلسون. ویراستاری نصرالله پورجوادی. تهران.
- میرزا صالح شیرازی. (۱۳۴۷ش). *سفرنامه*. به کوشش محمد شهرستانی. تهران: روزن.
- نجم دایه، نجم‌الدین ابوبکر بن محمد بن شاه‌اور بن انوشروان رازی. (۱۳۵۲ش). *مرصاد العباد*. به کوشش محمدامین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۷۷ش). *هفت پیکر*. به کوشش بهروز ثروتیان. تهران: توس.
- نقیسی، سعید. (۱۳۸۱ش). *خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نقیسی*. به کوشش علیرضا اعتصام. تهران: نشر مرکز.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸ش). *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی‌خان. (۱۳۳۹-۱۳۴۰ش). *تاریخ روضة‌الصفای ناصری* (از جلد ۸ تا جلد ۱۰). تهران: خیام.

هدایت، رضاقلی خان. (بی تا). کتاب فرهنگ انجمن آرای ناصری. تهران: کتابفروشی اسلامیه. [افست از روی چاپ سنگی در تهران: کارخانه عالیجاه علیقلی خان در سال ۱۲۸۸ق.].

هدایت، صادق. (۱۳۳۶ش). حاجی آقا. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.

هدایت، صادق. (۱۳۴۲ش). نیرنگستان. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.

هه‌ژار. (۱۳۹۱ش). فرهنگ کردی-فارسی. ترجمه تورمد هاوگن. تهران: سروش.

واصفی، زین‌الدین محمود. (۱۳۴۹ش). بدایع الوقایع (۲ جلد). به کوشش الکساندر بلدورف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران و انستیتو خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی. چاپ دوم.

وحشی بافقی، کمال‌الدین. (۱۳۴۷ش). دیوان کامل وحشی بافقی. به کوشش حسین نخعی. تهران: امیرکبیر. چاپ سوم.

وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر. (۱۳۸۹ش). ناز و نیاز. به کوشش ذبیح‌الله حبیبی‌نژاد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یغمای جندقی، ابوالحسن بن ابراهیم‌قلی. (۱۳۶۲ش). مجموعه آثار یغمای جندقی (جلد اول، غزلیات، مثنوی‌ها، مرثی، سرداریه و جلد دوم مکاتیب و منشآت). به کوشش علی آل‌داوود. مقدمه جلد اول از باستانی پاریزی. تهران: توس. جلد اول ۱۳۵۷ش و جلد دوم ۱۳۶۲ش.

Digard, Jean- Pierre. (2002). "Gypsies of Persia" *Encyclopaedia Iranica*, vol. XI, ed. by E. Yarshater, London & New York.

Ivanow, W. (1914). "On the Language of the Gypsies of Qāināt (in eastern Persia)", *Journal of the Asiatic Society of Bengal*, Vol. X, pp. 439-55.

Minorsky, V. (1986). "Lūlī", *Encyclopaedia of Islam* (EI²), vol. V, Leiden, Brill.